

۲ - مظاهر الهیه جامع عبودیت و الوهیت هر دو اند

و چون ما بین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن هیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابَهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو و همچنین قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب و همچنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولاً و این کینونات مجرد و حقایق منیره و سائط فیض کلیه اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقان و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عالم ملکیه ساذج و منیر گردانند و افنده مقربین از زنگار حدود پاک و مزه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده بر افرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا بمقام و رتبه که در حقایق انسانیه مستودع است مشرف و فائز شوند - و از آنحضرت در لوجی است قوله الاعلی من الناس من انکر الغیب و منهم من انکر الشهود - الذی ینطق فی کل الاشیاء انه لا اله الا هو العزیز المختار

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله المبین چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج بمرئی هستند اگر زمینی مرئی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بهوده میروید اما اگر دهقانی پیدا شود و زرعی نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا گردد پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقان است اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مرئی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمر مانند بیفائده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آندرخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد ... و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود و اگر تربیت کنی ملائکه گردد زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اواسط افریقا ابناء نوع خویشرا بدرد و بخورد پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظل حکم انسان میآورد تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر میکند تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را مینماید و اگر مرئی نبود هیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم نمیشد اگر انسانیرا در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویشرا نیند شمه نیست که حیوان محض گردد پس معلوم شد که مرئی لازم است لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشوونمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترک اند و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و

علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسمیه که مدار امتیاز انسان از حیوان است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است زیرا درین مقام انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر لنعمن انسانا علی صورتنا و مثالنا شود و آن نتیجه عالم انسانی است حال ما یک مربی می‌خواهیم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراک و محتاج بآن مربی نیستم او منکر بدیهیات است مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج بچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند پس واضح و مشهود است که انسان محتاج به مربی است این مربی بیشک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه اگر مثل سایر بشر باشد مربی نمیشود علی الخصوص که باید هم مربی جسمانی باشد و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شئون منظم و مرتب شود و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود و همچنین تربیت روحانی نماید تا عقول و ادراک پی بعالم ما وراء الطبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدسه روح القدس نماید و بملاء اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانی مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در مرآت حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لنعمن انسانا علی صورتنا و مثالنا تحقق یابد و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار بر آید یک ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کره ارض را تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رأیت واحده آرد خلق را از عالم نقائص و رذائل نجات دهد و بکمالات فطریه و اکتسابیه تشویق و تحریص نماید البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار بر آید باید بانصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند و اجراء نکنند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا نماید آیا این بقوت بشریه ممکن است لا والله

و قوله العزیز جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است پس اگر در ظل تربیت مربی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی شود مهبط الهامات ربانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد جامع رذائل حیوانی شود مصدر شئون ظلمانی گردد این است حکمت بعثت انبیاء بجهت تربیت بشر تا این زغال سنگ دانه الماس شود و این شجر بی ثمر پیوند گردد و میوه در نهایت حلاوت و لطافت بخشد ... مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و فیوضات محبت تجلی بر عالم قلب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبذول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانوار حقایق و معانی

درخشند روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار حیوانی بود ... از جمله درین عصر الهی ملاحظه نما که چقدر ترقی در عالم عقول و افکار حاصل گردیده و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدیده و این تعالیم الهیه اینجهان تاریک را نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید

و از آنحضرت در رساله^۱ سیاسیه است قوله الجلیل این - مشهود و واضح است که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مربی حقیقی است در اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و اثمار یک طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری نضارت و حلاوت زائد الوصف است که بتربیت باغبان عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن و افروختن گردد و لکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و گلستان شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین بیاراید بهمچنین جمعیت بشریه^۲ هیئت جامعه انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمره^۳ بهائم و سباع محدود گردد درندگی و تیز چنگی و خونخواری بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسه انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمان اند و طبیب شفا خانه حضرت یزدان بشیر عنایت اند و آفتاب فلک اثر هدایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده^۴ الهی بر افروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت و عنایت مربی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت و سیاست عادلانه حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد

و در توقیعی از حضرت نقطه است قوله الاعلی: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتعالی عن ذکر الذات بالذات للذات و المتقدس عن ذکر الاسماء و الصفات اله فرد حی قیوم احدو ترصد لم یزل و لم یکن معه من شیء و لا یزال انه هو کائن و لا یكون معه شیءی قد ابداع مبادی الاسماء و الصفات بظهور مشیة و احدث شؤونات الابداع بتجلی ارادته و نسبها الی نفسه لظهور غنائه و کبریائیته ثم قد امر کل العباد بان یدعوه بتلك الاسماء و الصفات لیتلجلج الممكن الی غایة فیضه و یبلغ المفتقر الی منتهی حظه فسبحانه و تعالی کل الصفات لساحة قدس سبوحیته انک محض و کل الاسماء لجلال عز قیومیته کذب صرف لم یصعد الی هواء عز کبریائیته اعلی مشاعر جوهریات المجردات و لم ینزل بساحة فنائه اعلی مجرد ظهورات الممكنات و هو کما هو علیه فی عز ذاته و علو صفاته لم یک فی خلقه له مثل و لا فی الامکان صفة و لا اسم سبحانه و تعالی عن وصف الواصفین و عن نعت الناعتین و الصلوة علی محمد مرکز دائرة الوجود فی العالمین و الظاهر عن الله و القائم فی مقامه فی کل

عوالم الغيب و الشهادة مما ذكر في الاسمين و حجب في الرمزين و برز في المقامين و استعلى في الامرين و السلام على مظاهر نفسه ائمة الدين و اركان اليقين و مظاهر تجليات اسم الله المقتدر المسكين و ما نزل اليه في بواطن آيات كتاب المبين اشهد انهم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون و انهم لا يستطيعون بشيء الا باذنه و هم من خشيته مشفقون و انما الرحمة على الذين اتبعوا هم و اطاعوا امرهم و آمنوا بسرهم و علانيتهم بسر البارز عنهم و المستتر فيهم ...

فاعلم ان ذات الازل هو اجل من ان يعرف بغيره او يوصف بسواه و لا يقع عليه من الخلق بشيء و انما الاسماء تدل على انفسها والصفات تحكى عن امثلتها و ان ذات على مخلوق قد نسبه الله الى نفسه تشريفا له مثل الكعبة يقال له بيت الله و انه ذات الله الظاهر في ملكوت الامر و الخلق كما اشار على عليه السلام في قوله حين سئل عنه عن مبادئ العلل تلك صور عارية عن المواد خالية عن القوة و الاستعداد تجلى لها بها فاشرفت و طالعتها فتلاثلت والقى في هويتها مثاله فظهر عنها افعاله و هو ذات الله العليا و شجرة الطوبى و سدرة المنتهى من عرفها لن يشق ابدا و من جهلها ضل و غوى و قد كشف معنى ذلك الحديث قوله ع انا الذات في الذات للذات بالذات و انا ذات الذوات و معنى ذلك الحديث في قول الصادق ع تلك بيوت النور و قس الظهور و معدن الاشارة و احسن العبارة لا هي هو و لا هو غيرها و ان ذات على لم يك ذات الله وان ذاته الظاهرة في مقام الابداع هو ذات الذي نسب الى نفسه و هو ذات على و ينطق بالشهادة على ذلك كتاب الله حيث قال و يحذركم نفسه و قد فسر الصادق اى يحذركم ان لا تجعلوا محمدا مصنوعا و انه لو كان مصنوعا و لكان الذات محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر الصراح و ثبت بالاجماع و آية المباهلة ان عليا نفس رسول الله يجرى عليه ما اجرى الله فيه و انه ضؤ قد ذوت من الضوء الاول و ارادة قد حقق من مشيته الاولى و اليه الاشارة من قوله ص انا صاحب الازلية الثانوية و قوله مخاطبا لسلمان و جندب ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي و هذا هو الدين الخالص الذى امر الله به حيث قال و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين و ان معرفة الازل هو معرفته و معرفته هي معرفة الازل لان في الامكان لا يمكن الا معرفته و اليه الاشارة قول آل الله من عرفكم فقد عرف الله و قول الامام نحن اسماء التي لا يعرف الله الا بسبل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله و لو لانا ما عبد الله ... ما سألته عن قول المذكور ذات على ممسوس بذات الله انه ذات مخلوق قد نسبه الله الى نفسه لتشريفه و ان من منتهى قربه به قد عبر بالاساس و الاجل الذات من ان يقارن خلقه او يعرفه عباده و هو كما قال لا يدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير

و در توقيعى ديگر است قوله الاعلى و اشار الى ذلك المقام قول الحجة عليه السلام في دعائه الساطعة من ناحية المقدسة حيث قال لا فرق بينك و بينه الا انهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك بدئها منك عودها اليك اعضاء و اشهاد .

و از حضرت بهاء الله در كتاب ايقان است قوله الابهى از قبل دو مقام از برای شمس مشرقة از مشارق الهية بيان نموديم يكي مقام توحيد و رتبه تفريد ... و مقام ديگر مقام تفصيل و عالم خلق و رتبه حدودات بشرية است ... در مقام توحيد و علو تجريد اطلاق ربوبيت و الوهيت و احديت صرفه و هويت بحتة بر آن جواهر وجود شده و ميشود زيرا كه جميع بر عرش ظهور

الله ساکن اند و بر کرسی لطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیه ازین هیاکل احدیه ظاهر شد و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بأت ازیشان ظاهر است چنانچه میفرماید انی عبدالله و ما انا الا بشر مثلکم ... و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انی انا الله حق است و ربی در آن نیست چنانکه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور اله و اسم اله و صفة اله در ارض ظاهر این است که میفرماید و ما رمیت و اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ... و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود این است که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیت و الوهیت ظاهر شده اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در آنساحت شرک شمرده اند ... این است که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست .

و در لوحی از آنحضرت چنین مسطور است قوله الاعلی و چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و آنجمال عز احدیه را از ما بین بریه خود منتخب نموده بخلعت تخصیص مخصص فرموده لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بیزوال و تسنیم قدس بيمثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدس شده بجهروت عز لقا که مقام قدس بقا است در آیند او است مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و جمیع خلق را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده تموجات ابحر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات در وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باینمقام بوده و احدی را از اینمقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیه است تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول بغیب لا یدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آنشمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح احدیت را بحجتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نمانده چه که دون حجت واضحه و برهان لائحہ حجت الهی و برهان عز صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد و لکن تخصیص آن حجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط بارادۀ آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون آن نبوده .

قال الشيخ في آخر الشفاء رأس الفضائل عفة و حكمة و شجاعة و من اجتمعت له منها الحكمة النظرية فقد سعد و فاز معذلك بالخواص النبويه و كاد يصير ربا انسانيا و يكاد ان تحل عبادته بعد الله تعالى و هو سلطان الارض و خليفة الله فيها
(كشكول شيخ بهائي)

في الدعاء الرجبية و آياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك و خلقك ... بهم ملأت و سماؤك و ارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت الخ و اشار الصادق المهم بقوله لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن و في رواية الا انه هو هو و نحن نحن و قال امير المؤمنين في خطبة يوم الغدير و الجمعة في حق محمد ص استخلصه في القدم على سائر الامم على علم منه الى ان قال و انتجبه أمرا و ناهيا عنه اقامه في سائر عالمه في الاداء مقامه اذ كان لا - تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و لا تحويه خواطر الافكار و لا تمثله غوامض الظنون في الاسرار و لا اله الا هو الملك الجبار (شرح زيارة شيخ احساني)

قال الصدوق رحمه الله وجه الله انبياؤه و حججه ... روى عن ابي الصلت عن الرضا ع قال قلت يا بن الرسول الله ما معنى الخير الذي رووه ان ثواب لا اله الا الله ثواب النظر اى وجه الله فقال ص من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر و لكن وجه الله انبياؤه و رسله و حججه و الذين بهم يتوجه الى الله و الى دينه و النظر الى انبياء الله و رسله و حججه في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة (مجمع البحرين)